

یا از ما هستید یا علیه ما

رستم پور زال - واشنگتن

این روزها حمله باورنکردنی آمریکا به منطقه ما موجب نگرانی ها و آرزومندی های بسیاری شده و موافق و مخالف در تلاشند رفتار آینده واشنگتن را حدس بزنند. در این تردیدی نیست که انتظار علنی هیئت حاکمه این کشور بالاخره به پایان رسیده و يك نسل پس از بازگشت از جنایت بزرگ ویتنام، حمله یازده سپتامبر دودلی نسبت به جهان گشائی را در افکار عمومی این کشور کم کرده. این را هم راحت می شود دید که علی رغم بی میلی ارتش و سازمان های اطلاعاتی، حکومت جمهوری خواه فعلی مصمم است استعمار را به سبک حزب لیگود اسرائیل با حداکثر خشونت پیش ببرد، نه مثل اپوزیسیون لیبرال اسرائیل که بازی با افکار عمومی جهان را راه بهتری برای پیشبرد همان مقاصد می دانند. بنابراین اگر این جماعت سرکار بمانند در آینده نزدیک یا دور احتمالاً شاهد آن خواهیم بود که آمریکا با تهدید نظامی و از راههای دیگر حکومت های مزاحم را عوض کند. برای آن منظور لازم است مثل آلمان در دوره بین دو جنگ جهانی و مثل فتوحات زمان جنگ سرد، آمریکا يك ایدئولوژی توجیهی پیرو راند، که خطوط اصلی آن در سال های اخیر شکل گرفته و دارد بتدریج جا می افتد. گرایش عقیدتی مسئولانی که کاخ سفید در همه مناصب مهم مربوط به خاورمیانه قرار داده - از قبیل جی گارنر و دانیل پایپز - جدی بودن این حکومت را در تهیه يك منظومه فکری یکدست و همه جانبه نشان می دهد.

وقتی آقای بوش پس از حمله یازده سپتامبر به همه ملل اعلام کرد «یا از ما هستید یا علیه ما» همه اینطور استنباط کردیم که منظور وی ملزم کردن دنیا به همکاری علیه تروریسم از نوع غیردولتی است. اما رسالات و مصاحبه های بی شمار نظریه پردازان لیکود پرست آمریکا روشن می کند که آن شعار معنای کلان تری دارد و هسته ایدئولوژی جدید استعمار می شود. خلاصه مکتب جدید این است: آن زمان که يك بخش از دنیا - مثلاً عراق، سوریه و عربستان - می توانستند از نظام مسلط بر جهان کنار بمانند («بسته» بمانند) گذشته و از این پس آنطور کشورها حتی اگر شده به زور از انزوا به تمدن، یا به قول ژنرال گارنر از تاریکی به روشنائی، کشیده خواهند شد. در واقع این رسالت من در آوردی هیچ تازگی ندارد: اگر يك نسل به عقب برگردید همین مهملات را نسبت به اروپای شرقی می شنوید و دو قرن پیش نسبت به برده داری. باز آوردن آن توجیهات پیش از آن که از سوی استراتژیست های «امنیت ملی» مطرح شود، از قلم و زبان سخنگویان لیبرال جبهه جهانی شدن («تجارت آزاد» یا گلوبالیزاسیون سرمایه) جاری بود. از جمله توماس فریدمن، ستون نگار معروف نیویورک تایمز، چند سال پیش تحت عنوان ترویج دموکراسی این تز را اشاعه داد که کشورهای که اقتصاد «باز» (رستوران زنجیره ای مکدونالدز آمریکا) دارند عموماً صلح طلبند! آقای فریدمن راه نجات و پیشرفت جهان سوم را در دور ریختن سنن مزاحم نفوذ غرب می داند. کتاب او به نام The Lexus and Olive Tree مدتی از پرفروش ترین کتاب ها بود و برای بار سوم جایزه پولیتزر را نصیب این گزارشگر سابق

بیروت کرد. همان موضع را متفکران نماینده لیکود و شرکت های تسلیحاتی آمریکا (موسسات The Project for a New American Century, American Enterprise Institute و نظایرشان) اینطور بیان می کنند: عربستان، سوریه، لیبی، سودان، ایران و حتی مصر دروازه های خود را به روی نفوذ غرب بسته اند و در نتیجه مثل افغانستان به جای مدرن شدن در آنجا افراط گرائی اسلامی و تروریسم رشد می کند. بنابر این برای امنیت ملی آمریکا لازم است این جوامع هر طور شده «باز» و از اسارت سنت پرستان «آزاد» شوند. سخنان پرزیدنت بوش را بخاطر بیاوریم که سال گذشته در مراسم فارغ التحصیلی دانشکده افسری وست پوینت اعلام کرد بخشی از ماموریت ارتش آمریکا «آزاد و باز» کردن جوامع بسته است. من منتظرم یکی از همین روزها اصطلاح «پشت پرده آهنین» ؟

از آنجا که شماری از روشنفکران ما هم مدام تکرار می کنند جوامع مسلمان شدیداً نیازمند «باز» شدن اند، لازم می دانم اشاره کنم اسرائیل که نزدیکترین متحد آمریکاست در را به روی مردمی که از فلسطین بیرون راند بسته و ترکیه که متحد اسرائیل و آمریکاست به اقلیت گُرد خود راه نمی دهد. آیا دیواری که اسرائیل امروز می سازد تا منطقه تحت اشغال فلسطین (کرانه غربی) را قرنطینه کند کمتر از دیوار برلن شرم آور است؟ مردم ما اگر می خواستند بسته بمانند هزاران هزار دانشجو به خارج نمی فرستادند و میلیون ها تن از آنان برای اشتغال موقت به همه جای دنیا سفر نمی کردند. حضور دو میلیون نفر در سال در مراسم حج که از تنوع منطقه از مرکز آفریقا تا چین

باخبر می شوند آیا به « بسته » شدن کمک می کند ؟ اگر ایران می آمد در خاک آمریکا پایگاه نظامی تاسیس می کرد تا سرخپوستان بتوانند بسته بودن رسانه های آمریکا را خنثی کنند و سرگذشت خود را به گوش دنیا برسانند، یا اگر بیش از يك میلیون سیاهپوست را از زندان های آمریکا آزاد می کرد، آیا آن اقدام « بازکردن » حساب می شد ؟ منع صدور ویزای آمریکا برای صدها هزار دانشجو، فیلمساز و پژوهشگر، که اکثر مشتاق بردن آخرین « پیشرفت ها » به منطقه ما هستند، به باز شدن کمک می کند ؟ بازداشت و اخراج هزاران مهاجر مسلمان از آمریکا چطور ؟ آمریکا اگر گُشته مُرده ارتباط مردمان مختلف با وراء مرزهای خود است، چرا با تلویزیون ماهواره ای الجزیره - اولین شبکه سراسری جهان غرب که مثل بی بی سی به مستقل بودن شهرت دارد - دشمن شد ؟ چرا در افغانستان و عراق دفتر الجزیره را بمباران کرد ؟

قدری به عقب برگردیم و ایران دوره پهلوی را بیاد بیاوریم تا روشن شود منطقه ما بایستی به چه شکل « آزاد و باز » باشد. در دهه ۱۹۶۰ ، ۱۹۷۰ ایران عضو سنتو بود و دروازه های آن کاملاً باز. گذشته از باستان شناس، آمارگیر، مدرس، خبرگار و پژوهشگر تز نویس، میزبان هزاران داوطلب « سپاه صلح »، نماینده تجارتي و مستشار نظامی آمریکا بودیم. علاوه بر کنسولگری های انگلستان و آمریکا در چند شهر « انجمن ایران و آمریکا » داشتیم. موسسه انتشارات فرانکلین، ماهنامه رایگان سفارت آمریکا که به خانواده های ارتشی می رسید، دانشگاه پهلوی، و جشن هنر شیراز داشتیم. (خود من در اغلب

این نهادها شرکت و با کادر آنها معاشرت زیاد داشتم.) به افتخار آمریکا خیابان و بولوار نامگذاری می شد و تمبر انتشار می یافت. هر سال عده ای از ناشران و سردبیران معتبر و اساتید دانشگاه به دعوت دولت آمریکا مهمان این کشور می شدند. طبق معمول متحدان دیگر آمریکا در جهان سوم، می توان فرض کرد که مطالب و تفاسیر تهیه شده در سفارت آمریکا دوستانه در اختیار نشریات و رادیو تلویزیون ما قرار می گرفت و پخش می شد. عراق و سوریه و عربستان و غیره هیچکدام از این تمایلات را نداشتند و ندارند و غربی های معدود مقیم آنجا را همانطور از نزدیک کنترل می کنند که ساواک مراقب متخصصان روسی ذوب آهن ما بود. رهبران هیچکدام از کشورهای عرب جز اردن و تونس و مصر مانند شاهنشاه به غرب سفر نمی کردند و تصویر مدرن آنها با همسرانشان در کنار رهبران اروپا و آمریکا زینت بخش نشریات و تلویزیون های شیک دنیا نمی شد. غیر از همان سه استثناء هیچ کشور عرب مثل ایران زمان پهلوی با اسرائیل روابط مخفی نداشت که محبوب کنگره شود.

برای آن که تردیدی نماند چرا «آزاد و باز» بودن کشورهای جهان سوم ایده آل است، توجه شما را به گزارش این هفته آسوشیتدپرس از نیکاراگوئه جلب می کنم. مردم نیکاراگوئه همزمان با انقلاب ایران حکومتی مصمم به رهائی از چنگان نخبگان فاسد متحد آمریکا تشکیل دادند، اما برخلاف حکم دادگاه بین المللی لاهه هدف چندین سال حمله وحشیانه هزاران مزدور و اشنگتن به نام «کنترا» قرار گرفتند تا بالاخره ناچار به قبول مجدد حاکمیت «باز و آزاد» استثمارگران آمریکا

شدند. گزارشگر فیلادلفو المان مزایای این نظام را چنین مخابره کرده:

امروز (۲۵ آوریل ۲۰۰۳) پلیس نیکاراگوئه دفاتر دو شرکت راتفتیش کرد که متهم به فروش اسناد دولتی به یک پیمانکار دولت آمریکا به نام Choice Point هستند. اطلاعات مورد بحث حاوی اسم، تاریخ تولد، نشانی، شماره تلفن، شماره شناسنامه، پرونده اعتباری، سوابق قضائی، متعلقات ملکی، و شماره تلفن دستی میلیون ها شهروند - از جمله رئیس جمهور و بلندپایگان دیگر - می باشد. مقامات مکزیك هم از شرکت نامبرده خواسته - اند طرف معامله خود را در آن کشور معرفی کند. دو دولت پس از آن دست به کار شدند که خبرگزاری ما فروش لیست های کامپیوتری رای دهندگان آن کشورها را به آمریکا فاش کرد. Choice Point به گفته خود در کلمبیا، ونزوئلا، کوستاریکا، گواتمالا، هوندوراس، والسالوادور همان گونه فعالیت دارد، اما مدعی است از خریداری اثر انگشت و عکس موجود در بایگانی ها خودداری می کند. شرکت نامبرده اطلاعات را به اداره مهاجرت، اف بی آی (وزارت دادگستری) و بیست سازمان دیگر در دولت آمریکا می فروشد. عده ای از مهاجران دستگیرشده در آمریکا با استفاده از این لیست ها شناسائی شده اند.

برای اطلاع از نقش کلیدی شرکت Choice Point در مخدوش کردن لیست رای دهندگان ایالت فلوریدا، که منجر به «برنده» شدن

جورج بوش در انتخابات سال ۲۰۰۰ شد، ترجمه بخشی از کتاب The Best Democracy Money Can Buy نوشته جان پیلجر خبرنگار بی بی سی را هفته آینده به این نشریه خواهم فرستاد.

فواید دیگر «دموکراسی» وابسته به دلار

دلیل تمایل ناگهانی آمریکا به ترویج «آزادی» در منطقه ما این است که از راه انتخابات و رسانه های به اصطلاح آزاد می شود آبرومندانه هم توده ها را سرگرم و هم نیروهای نافرمان را کنترل کرد، به سبک داخل آمریکا! وقتی انرژی و امید مردم صرف رقابت انتخاباتی بشود اما رای نمایندگان پارلمان را پول قشر همه کاره تعیین کند، وقتی رسانه ها از دولت فارغند اما منافع صاحبان ثروتمند آنها حکم می کند از نظام حمایت کنند، وقتی دانشگاه ها آزادند حقایق را تدریس کنند اما به دلیل احتیاج به حمایت مالی شرکت های تسلیحاتی و نفتی و غیره احتیاط می کنند، یک سیستم «باز» مبتنی بر رقابت بهتر از یک نظام استبدادی از نوع کلاسیک به آمریکا اجازه می دهد با منابع مالی و تکنولوژی خود بدون خشونت نمایش خیمه شب بازی را اداره کند. بهتر به این دلیل که دیگر متکی به چند عروسک معدود نیست - هر عروسکی خوب سر مردم را گرم کرد در صحنه می ماند و در غیر این صورت می شود با رساندن کمک مالی از راههای قانونی رقیب او را برنده کرد. درست مثل خود آمریکا. اگر جز این بود پس از متلاشی شدن شوروی ماموران «موقوفه ملی برای دموکراسی» با چنان شتابی نمی رفتند همانطور که سازمان سیا، سال های سال در ایتالیا کرد در اروپای شرقی

پول خرج کنند تا احزاب «میانه رو» بتوانند شکل های کارگری را در انتخابات شکست بدهند. باور ندارید؟ به نشریات و سایت اینترنتی خود موقوفه و سازمان های مشابه مراجعه کنید. اگر جز این بود، لابی شرکت های غول آسای تسلیحاتی در آمریکا حداکثر تلاش را نمی کردند کشورهای اروپای شرقی به سازمان ناتو راه پیدا کنند و نخبگان «منتخب» آن کشورها میلیاردها دلار از خزانه ملت های گرسنه خود صرف خرید تسلیحات آمریکائی نمی کردند. سناتور لیبرال فقید آمریکا هدبرت هامفری شاکی بود که شاهنشاه ما چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد به طور خصوصی گفته بود: «به لطف آمریکا، ما حالا از عهده مردم خود بر می آئیم.» فکر می کنید هدف «دموکراسی» های جدید در اروپای شرقی از قرارگرفتن زیر چتر آمریکا غیر از این است؟

«آزاد و باز» بودن خواست کاخ سفید، آن است که استبداد سنتی و موروثی جای خود را به استبدادی بدهد که در آن میدان مسابقه باز باشد اما مثل خود آمریکا صاحبان سرمایه های بزرگ آن میدان را از راههای قانونی به نفع خود و قشر همه کاره آمریکا سراشیب نگه دارند. واشنگتن و نخبگان متحد با آن در اروپای شرقی و همه جا خوب می دانند که به قول خودمان «مردم اگر شکمشان سیر شد، توقعشان بالا می رود.» وقتی مردم شیلی آزادانه يك حکومت سوسیالیست انتخاب کردند وزیر خارجه وقت آمریکا، هنری کیسینجر، گفت: «ما نمی توانیم دست روی دست بگذاریم در حالی که يك ملت احمق کمونیسم را انتخاب می کنند.»، که البته منظور وی از «کمونیسم» هر حکومت مردم دوست مانند دکتر مصدق ما بود. در کودتائی که وی برای نجات شیلی از

« بسته » بودن ترتیب داد لااقل بیست هزار غیر مسلح بی گناه جان باختند. جالب اینجاست که چیزی که کودتای سازمان سیا در شیلی و پیش از آن در ایران و گواتمالا را آسان کرد آزاد و بازبودن آن نظام ها بود که هر يك بنا به ایمان به قانون اساسی خود از بگیر و ببند و اعدام مخالفان به کلی خودداری کردند. منطقی که رفتار آمریکا به رهبران دنیا می آموزد این است که اگر می خواهید سرکار بمانید و به مردم خود خدمت کنید باید مثل فیدل کاسترو نظام بسته داشته باشید و به آزادی مخالفان خود احترام نگذارید.

اگر حکومت جورج بوش به « آزاد و باز » بودن معتقد است، چطور شد که از ابتدای به دست گرفتن قدرت (پیش از حمله یازده سپتامبر) به طور منظم و حساب شده کمر همت به **مقید و بسته** کردن فضای سیاسی داخل آمریکا بست؟ کاخ سفید زندانی کردن سری مهاجرین بدون دسترسی به وکیل مدافع و محاکمه آنان براساس اسناد و شواهدی که فقط دولت از آن « اطلاع دارد » را مجاز کرده و عبور از مرز بین جاسوسی در خارج و کنترل جرائم در داخل و مرز بین ارتش و پلیس را آسان نموده. در دو سال گذشته، رژیم به طرز بی سابقه ای دسترسی سازمان های امنیتی را به حریم خصوصی مردم (اطلاعات پزشکی، تحصیلی، بانکی، مسافرتی و غیره) شدیداً افزایش داده و مردم را علناً به خبرچینی علیه همدیگر تشویق می کند. در همان ضمن، دسترسی مردم به اطلاعات در زمینه کارکرد و تصمیمات داخلی دولت و سرمایه داران حامی آن بیش از پیش قطع شده. مثلاً قبلاً سازمان های غیرانتفاعی حفاظت محیط زیست پس از سال ها تلاش موفق به

گذراندن قوانینی شده بودند که تولید کنندگان مواد شیمیائی را موظف می کرد میزان خطر پخش اتفاقی سموم را در اطراف کارخانجات به مردم اطلاع بدهند. حالا به لطف آقای بوش، آگاهی از این اطلاعات به دلایل «امنیتی» مشکل شده. آرزوی صاحبان آن کارخانجات شاید به این دلیل برآورده شد که در انتخابات گذشته از راههای قانونی و علنی میلیون ها دلار به جورج بوش «کمک» رساندند. شرکت های نیمه انحصاری داروسازی هم در همان انتخابات سخاوت مشابهی به خرج دادند و حالا طبق قوانین جدید کسانی که بر اثر مصرف دارو سلامتی خود را از دست می دهند کمتر از گذشته حق دارند سازندگان دارو را در دادگاه تعقیب کنند. این است معنی بازکردن ساختار اجتماعی و سیاسی؟

نمی دانم خاطرتان هست یا نه که بیست سال پیش پرزیدنت ریگان انتقاد از حمایت خود از ثروتمندان را اینطور پاسخ گفت که: «ما ثروتمندبودن را دوست داریم و تلاش می کنیم همه ثروتمند شوند.» کوشش حکومت فعلی در «آزاد و باز» کردن عراق و عربستان و نظایر آنها مرا به این فکر انداخته که آقای بوش هم چنان قطعیت و حاکمیت پول را در نظام آمریکا دوست دارد که می خواهد به سبک آقای ریگان آن را برای ستمدیدگان خاورمیانه هدیه بفرستد. شعار «یا از ما هستید یا علیه ما» این خیرخواهی را بسیار خوب بیان می کند. اما آیا نباید پرسید چرا سازمان سیا در گواتمالا رهبران منتخبی را سرنگون کرد که طبق تلگراف سفیر وقت آمریکا در آن کشور به وزارت خارجه «اصرار دارند نظام سیاسی کشور بسته نباشد ... این جنبش ملی

روستائیان را که تا بحال وارد سیاست نمی شدند به هیجان آورده «؟ آیا نباید فهمید اگر بازبودن خوب است، چرا کلیه متحدان آمریکا در جهان سوم رژیم هائی هستند که به اکثریت مردم حق نمی دهند در تعیین سرنوشت خود شرکت کنند؟

اگر کاخ سفید در خصوص «آزاد و باز بودن» همه خلوص نیت دارد، من پیشنهاد می کنم اول از چند مورد زیر که نزدیک تر از خاورمیانه و جلوی چشم او قرار دارد شروع کند:

۱- سیستم انتخاباتی آمریکا فوق العاده بسته است - حزب جمهوری خواه و دموکرات هر دو به شدت دل در گرو سرمایه داران دارند و در واقع دو جناح يك حزب می باشند. ضوابط مربوط به رشد احزاب دیگر چون توسط آن يك حزب معین شده، رقابت احزاب دیگر در صحنه انتخابات را عملاً غیرممکن می کند. اگر شرایط این طور بسته نبود و نتیجه انتخابات تاثیری در زندگی مردم داشت، دو سوم از شهروندان واجد شرایط از شرکت در انتخابات خودداری نمی کردند.

۲- سنگین وزن ترین و فعال ترین نیروی سیاسی برپا دارنده حکومت جورج بوش (و پشتیبان حزب لیکود اسرائیل) چند میلیون رای دهنده بنیادگرای مسیحی آمریکا هستند که عقایدشان از هر نظر، معادل پسرگراترین و تندروترین فئاتیک ها در افغانستان و عربستان است.

۳- دهها سال تجاوز به غرب و مرکز آفریقا به منظور تامین برده آن منطقه را بازتر از آن که بود نکرد که تصرف عراق بکند. آورده شدن برده ها و زاد و ولد کردن آنان در خود آمریکا حتی پس از گذشت چندین

نسل نتوانسته سیاهان آمریکا را ذره ای بیش از آن که رژیم اجازه می دهد از بن بستى که در آن قرار داده شده اند « آزاد و باز » کند. این در حالى است که اقلیت سیاه آمریکا فوق العاده مشتاق باز شدن و راه پیدا کردن به بخش سفیدپوست و همه کاره است.

آقای بوش، چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است و دیگران بیش از آمریکا نیاز به باز شدن ندارند. شما بفرمائید پیشقدم شوید!